

توده‌ای‌ها و مسلمانی - آرش جودکی

در چهارم خرداد ۱۳۵۸ هفته‌نامه تهران مصور گفت‌وگویی با احمد شاملو را چاپ کرد که عنوانی غافلگیرکننده داشت. نه اینکه رازی نهان با آن فاش شده باشد یا حقیقت نهفته‌ای به واسطه‌اش نمایان. به برکت همان «چنگ تیز پاسخ احساس» شاید، شاعر توانسته بود پیشاپیش حدس هنوز مبهمی که آغاز فعالیت دوباره حزب توده پس از انقلاب برانگیخته بود و هنوز باید زمانی می‌گذشت تا به یقین بدل شود را از محدوه‌ی گنگ احساس برهاند و آگاهانه در قالب یک حکم بیانش کند. حکمی که قطعیت‌اش در بدهتش بود و ارجاعی که به ادبیات کهن داشت به آن بدهت اعتبار می‌داد: «توده‌ای‌ها به در یوزگی کفی نان مسلمان شده‌اند».

زبان ادبی در برابر زبان خمینی

چنین زبان آرکائیوی شاید خوانندگان امروزی که با کارهای گردآورنده «کتاب کوچه» بیشتر آشنا هستند را متعجب کند. چون دیده‌اند که در همین کتاب شاملو صرف افعال را هم به زبان گفتاری ضبط کرده است و می‌داند که او در ترجمه‌های سال‌های پایانی زندگی‌اش بیش از پیش زبان گفتار را بکار می‌گرفت، بی‌توجه به اینکه چنین زبانی با ساختار اثر در زبان اصلی‌اش همخوانی دارد یا نه. هرچند «در یوزگی» برای پارسی‌گویان^۱ خارج از مرزهای ایران واژه‌ای نیست که تنها به گنجینه ادبیات تعلق داشته باشد^۲، اما برای ما پارسی‌گویان ایرانی در صحبت‌های روزانه کاربردی کمتر و بار ادبی بیشتری دارد. شاملو هم خوب می‌دانست که وقتی «در یوزگی» را بجای «گدایی» برگزیده، برای حفظ آرمونی جمله نمی‌تواند در ادامه بنویسد «لقمه‌ای نان» و باید یکدستی سیاق کلام را تا پایان نگه دارد. اما می‌توان از خود پرسید علت گزینش چنین زبانی چه بوده است؟

خرداد سال ۱۳۵۸ هنوز چند ماهی بیشتر از پیروزی انقلاب نمی‌گذشت و این در طبیعت هر انقلابی است که تورم حرف بیاورد. چون با به هم خوردن اساس مناسباتی که بر طبق آن هر حرفی مناسب هر دهانی تشخیص داده نمی‌شود، همگان این فرصت را می‌یابند تا از همه چیز سخن بگویند. پس کسی که پیش از اینها توانایی‌اش در آفرینش سخن را اثبات کرده بود نمی‌توانست به صیقل دادن حرف به منظور رساتر کردنش نکوشد. اما شاید گزینش چنین زبانی از سوی شاملو واکنشی بود از یکسو به ادبیات متعهدی که آن سالها رواج می‌یافت و از سوی دیگر به سطح نازل زبان رهبر انقلاب.

^۱ «پارسی‌گو» و «پارسی‌گویی» واژه پیشنهادی یداله رویایی هستند برای persanophone و persanophonie.

^۲ شیعی کدکنی از قول دوستی نقل می‌کند دختر فقیری در کابل به دوستش که به سوی ایرانیان دست دراز کرده بوده است، می‌گوید: «شرمت باد! از بیگانه در یوزه می‌کنی؟» رک: محمدرضا شفیعی کدکنی، موسیقی شعر، تهران، نشر آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۲۶.

هرچند شاملو بر خلاف رویایی که معتقد است «زیبا» تنها به جهت زیبایی‌اش همیشه چیزی می‌گوید^۳، به ادبیات متعهد دل‌بستگی بیشتری داشت و «یک قطعه شعر زیبا را اگر فقط زیبا باشد و حرفی برای گفتن نداشته باشد»^۴ چندان خوش نمی‌داشت، اما نمی‌توانست با این تعبیر رویایی از شاعران و نویسندگانی که می‌کوشند فکرهاشان را از طریق تشکیلات سیاسی به توده‌های وسیع‌تری برسانند، همدلی نداشته باشد: «زرنگ‌تر از آنها همان تشکیلات است که خود آنها را کم‌کم به شکل خودش در می‌آورد تا آنجا که شعرها و فکرهاشان عاریه‌ای از تئوری‌های تشکیلاتی می‌شود. یعنی اگر تشکیلات مثلاً مارکسیستی-انقلابی باشد عاریه‌هایش هم از آن پس مارکسیستی-انقلابی از آب در می‌آید [...] و اگر همین تشکیلات مارکسیستی-انقلابی ناگهان سازشکار [...] و یا حتا مذهبی از آب در بیاید، عاریه‌کننده هم ناگهان در قصه‌اش خداشناس و آیت‌الله‌شناس می‌شود و در شعرش به جای خلق‌های فشرده‌ی خشم‌آگین از امام و امت می‌سراید.»^۵

اما دست بالای دست بسیار است. زرنگ‌تر از آن تشکلات مارکسیستی-انقلابی که در پندار دستیابی به توده‌ها از طریق به کارگیری واژگان خمینی، ناگهان «فشل‌گو» و «لاکن‌زن» شده بودند^۶، خود خمینی بود که همچون همان تشکلات عموم را عوام می‌دانست و عامی می‌خواست و در عامیانه سخن گفتن گوی سبقت را از همگان ربوده بود. انگار خمینی پند نیما به «شیخ تازه‌کار» در سال ۱۳۰۰ را شنیده بود که «باید ساده و طبیعی خیالات خود را ادا کرد» مثلاً چرا می‌گویی «نخل تربیت تو منحنی شده است...» بگو: «تو تربیت نمی‌شوی»^۷. اما خمینی این پند را نه برای ساده و طبیعی حرف زدن که منظور نیما بود، بلکه برای فریبکاری به کار می‌برد که می‌گویند بلد بود جور دیگری هم حرف بزند. با وجود کهنه‌کاری خمینی، نوع حرف زدنش همان بود که نیما در وصف سخن گفتن شیخ تازه‌کار گفته است: «با لهجۀ مخصوصی الفاظ خود را هر لحظه به یک شکل هندسی تازه در می‌آورد. نمی‌دانم چطور آنها را مثلث و مربع می‌کرد که شنونده را مبهوت می‌ساخت!»^۸

رسم مثلث و مربع کردن کلمات به دهان خمینی محدود نشد و باز به تعبیر رویایی «با اشتیاق ناگهانی نویسنده‌ی «مردمی» به مصرف لغات معرب که تا دیروز در انس دهانش نبود»^۹، رواج گرفت و کراهتش ریخت و شد زبان رسمی، به طوریکه به دهان کسی که آن روزگار با شاملو گفت‌وگو می‌کرد هم راه یافت^{۱۰}. کمتر از یکسال پس از گفت‌وگوی شاملو، وقتی که توده‌ای‌ها در مسلمانان راسخ‌تر شده بودند، سپهری بر بستر مرگ، نگران از دوستش، مسکوب، که به عیادتش رفته بود می‌پرسد: «راستی سخنرانی حاکم شرع را در دانشگاه فردوسی

^۳ یداله رویایی، عبارت از چیست؟، تهران، انتشارات آهنگ دیگر، ۱۳۸۶، ص ۳۲۶.

^۴ همانجا.

^۵ همانجا، ص ۴۰۵.

^۶ رک: مهدی اصلانی، کلاغ و گل سرخ، کلن، ناشر مجله آرش، چاپ سوم ۱۳۸۹، ص ۳۵-۳۴.

^۷ نیما یوشیج، نامه‌ها، تهران، انتشارات دفترهای زمانه، ۱۳۶۸، ص ۳۹.

^۸ همانجا، ص ۲۹.

^۹ رویایی، عبارت...، ص ۴۰۵.

^{۱۰} «ما شکست خوردیم [...] طایفه سمحه و سهله شکست خوردند»، مسعود بهنود، دلهره دارم، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹:

http://masoudbehroud.com/2009/12/blog-post_27.html

شنیده‌ای؟» و بعد که می‌فهمد «اسم دانشگاه هم دیگر فردوسی نیست» و این یکی به یاد داستان «چهار مقاله» می‌افتد «و آن حاکم شرع دیگر که نگذاشت شاعر را در گورستان مسلمانان به خاک بسپارند» می‌گوید: «شنیده‌ام پیشنهاد کرده اند اسم کتاب را هم عوض کنند»، که این یکی را اینبار مسکوب نمی‌دانسته است، و سپهری ادامه می‌دهد: «یکی پیشنهاد کرده بگذارند فردوسی‌نامه. یک پیرمرد فاضل هم گفته بگذارند ادب‌نامه!»^{۱۱}

هرچند رویکرد ایدئولوژیک به فردوسی بعدها به خود شاملو هم سرایت کرد. اما گزینش زبانی کهن در سال ۵۸ برای توصیف رفتار توده‌ای‌ها از سوی او شاید واکنشی غریزی بود به اینهمه. که می‌دانست هم‌زبانی دیر یا زود به همراهی می‌کشد که ویرانی را دیگر نمی‌بیند و به آن خو کرده در آن خانه می‌گیرد. و چون ماندگار نمی‌ماند مگر آنچه شاعران بنیان می‌گذارند^{۱۲}، شاعر که در زبان خانه دارد، نه تنها خانه‌اش که یادگارهای آن را هم در برابر تخریب می‌بایستی پاس بدارد تا ماندگاری همچنان بنیانی داشته باشد. پس چه پشتوانه‌ای بهتر از آن یادگارهای ماندگار برای رویارویی با «این منظره‌ی مهیب و زشت»^{۱۳} که زبان را از درون می‌خورد. عبارت شاملو چکیده‌ای از ادبیات کهن فارسی است. در آن هم از صلابت زبان بیهقی نشان هست و هم از فصاحت کلام سعدی، با بارقه‌ای از طنز عبارات عبید. سنت نثر عرفانی فارسی هم در آن سایه می‌زند. با این فرق که تذکره‌های عرفا نقل می‌کنند که اینان دین‌به‌دنیامفروشان بوده‌اند، و عبارت شاملو خبر می‌دهد که توده‌ای‌ها دنیا‌بادین خریداران‌اند.

حزب توده و افسانه گسترش فرهنگ و هنر

اینکه هیچ یک از نویسندگان توده‌ای، که آن روزها کم هم نبودند، از پی پاسخی به شاملو برنیامد شاید به این دلیل بود که نمی‌خواستند به افسانه‌ای که به گرد نقش حزب توده در گسترش فرهنگ و هنر بافته شده است، آسیبی برسد. افسانه، چون راست و ناراست بی هیچ بررسی فقط بر پایه پندار چنان در آن به هم تنیده اند که تبدیل شده است به یک باور سخت‌جان. این میان هدایت به علت دوستی‌اش با گروهی از رهبران حزب توده می‌شود همراه حزب توده و نیما به علت چاپ شدن شعرهایش فقط در چهار شماره از «نامه مردم»، یعنی به همان اندازه که در مجله «نیروی سوم» و ماهنامه «اندیشه نو» - هر دو متعلق به خلیل ملکی -^{۱۴} می‌شود هوادار حزب توده. هرکسی هم که زمانی تعلق به حزب توده داشته است، مثل گلستان و رویایی و شاملو، چه خود بخواهد

^{۱۱} تمام بخش‌های داخل گیومه از: شاهرخ مسکوب، «قصه سهراب و نوشدارو»، کتاب جمعه، شماره ۳۶، ۱ خرداد ۱۳۵۹، ص ۹۲؛ مقاله باز نشر شده در: شاهرخ مسکوب، خواب و خاموشی، لندن، دفتر خاک، ۱۹۹۴، ص ۲۸-۲۹.

^{۱۲} با اندک تغییری در ساختار جمله، اشاره‌ای است به سطر پایانی شعر Andenken هولدرلین: Was bleibt aber, stiften die Dichter

^{۱۳} نیما یوشیج، نامه‌ها...، ص ۲۹.

^{۱۴} رک: حسین صمدی، کتابشناسی نیما یوشیج، تهران، کانون فرهنگ و هنر مازندران، ۱۳۶۹.

چه نه، توده‌ای می‌ماند و هرچه در راه تعالی هنر خود کرده نه حاصل تلاش فکری خودش بلکه از برکت همان وابستگی پیشین بوده است. و کسی هم زحمت خواندن و مقایسه مقدمه‌ای که طبری در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۲ در «نامه مردم» بر شعر نیما نوشته را با نامه نیما به او به خود نمی‌دهد تا بداند از کدام یک سراغ اندیشه را باید گرفت. از کمونیسم چون جایگزین مذهب زیاد نوشته اند، حزب توده هم همچون هر نهاد مذهبی دیگر قدیس‌ها و پیامبران خودش را داشت و این مقام‌ها یکبار و برای همیشه به برگزیدگان اهدا می‌شدند مگر آنکه از سوی خود حزب پس گرفته شوند. نقش عنقای آسمان اندیشه و نهنگ دریای ادب هم از دیرباز به طبری واگذار شده بود. و کسی که نیما در پایان نامه‌اش به او نوشته بود «منتظر است روزی شما را بیش از خود در نظر مردم ناستوده ببیند»^{۱۵} زودتر از آنکه آرزوی نیما در حق‌اش برآورده شود، تعبیر مجازی شاملو را متحقق ساخت. اما اگر معنای تازه‌ی مسلمانی دنباله‌روی از ولایت فقیه بود، آیا توده‌ای‌ها کهنه‌مسلمان نبوده‌اند؟

رهیافتی برای داوری حزب توده

مرده‌ریگ استالینسم انبان حزب توده را از کیش شخصیت و پیروی کورکورانه از رهبری خداوار، پُرتر از آن می‌داشت که معطل ظهور خمینی مانده باشند. همان استالینی که خمینی در مقام شاگردی او هم نبود و بخش بزرگی از رهبران حزب پس از گریزشان به شوروی در سال ۱۳۲۷ نمی‌توانستند سنگینی سایه مرگبارش را حس نکرده باشند و سپس در اقامت‌های بعدی پس از مرگ استالین نمونه‌های سبک‌تر همان سایه را در دیگر کشورهای بلوک شرق. ولی آن سلامت اخلاقی را نداشتند تا پس از بازگشت از آن همه سخن بگویند و هر که هم گفت را از خود راندند و تهمت جاسوسی و دست‌نشانده‌گی بر او چسبانند تا بتوانند همچنان آرمانشهری دروغین بسازند از هولناک‌ترین رژیم‌های سیاسی برای آنانی که ندیده بودند. اما شاملو که اینهمه را خوب می‌دانست چرا می‌بایستی از ریاکاری اینبارشان در جامه مسلمانی شگفت‌زده شود؟

در صحنه سیاسی ایران، حضور دیرپای حزب توده در آغاز همچون یگانه مرجع تفکر چپ و مارکسیستی و سپس همچون مهمترین نماینده‌اش انتظاری ذهنی از آن برمی‌انگیخت که با واقعیت عملکرد و نقشی که حزب در سال‌های دراز فعالیتش ایفا کرد همخوانی ندارد. وجود همین عامل ذهنی است که داوری نهایی درباره پرونده‌ی آن را دشوار می‌کند. این دشواری اما دشوارتر خواهد شد و بررسی نقادانه راه به جایی نخواهد برد اگر انگیزه‌های پیوستن به حزب توده را از آنچه از حزب سر زده است، از آنچه با آن انگیزه‌ها به انجام رسانده است، سوا نکنیم و جدا جدا در نظر نگیریم. اگر چنین می‌نماید که پرونده حزب توده پرونده‌ای است دیگر بسته، از آنجاست که حزبی که از آغاز تا پایان در میان اعضا و هوادارانش انسان‌های شریف و چه بسا وطن‌دوست کم نداشته است، وجودش وابسته شده بود به وجود شوروی. پذیرش این سخن نیز که حزب توده «به‌دست ایرانی، با

^{۱۵} نیما پوشیچ، نامه‌ها...، ص ۶۲۸.

فکر اصیل ایرانی، به ابتکار عده‌ای آزادی‌خواه مترقی و شخصیت‌های ملی دموکرات و عناصر مارکسیست و کمونیست؛ با برنامه‌ای دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه، تأسیس^{۱۶} شده است، بیش از آنکه از بار گناهِش بکاهد بر سیاهه کارنامه بندگی‌اش می‌افزاید.

فروپاشی شوروی ناچار فروپاشی حزب توده را هم به دنبال می‌آورد چون تکیه‌گاه دوگانه‌ای که می‌توانست و می‌بایست بر آن دوام بگیرد، یعنی مارکسیسمی بنیاد گرفته بر شالوده‌های استوار فلسفی از یکسو و سنت سوسیال دموکرات از سوی دیگر را تا آنجا که در توانش بود ناکار و ناسور کرده و به آنها امکان پیدایش و گسترش نداده بود. تفکر چپ که به اشتباه حزب توده با آن یکی و یگانه گرفته می‌شد با حزب توده پیدا نشده بود. سرآغاز این سنت برمی‌گردد به جنبش مشروطه و تشکیل «کمیته سوسیال دموکرات ایران» یا همان «اجتماعیون و عامیون ایران» و بعدتر به «حزب دموکرات ایران» که متفکر برجسته‌اش محمد امین رسول‌زاده^{۱۷}، رهبر آینده «حزب مساوات» و از پایه‌گذاران حکومت مسلمانان در جمهوری فدرال قفقاز بود. ریشه‌کن کردن بنیاد مساواتیان در قفقاز توسط لنین بر سرنوشت آینده‌ی سنت سوسیال دموکرات ایران که از قفقاز توان می‌گرفت تاثیر گذاشت. حزب توده با پیشه کردن خط مشی مبتنی بر لنینیسم و استالینیسم در قبال اندیشه سوسیالیسم که خلیل ملکی نمایندگی‌اش می‌کرد ریشه‌هایش را بیشتر و بیشتر خشکاند و نسل سربرآورده با جنبش چریکی چیزی از آن ریشه‌ها را اگر مانده بود به تمامی سوزاند. استبداد و کوتاه‌بینی محمدرضاشاه هم این میان آتش‌بار معرکه بود.

پس بیش از آنکه «نفرت از حزب توده [...] نفرت از خودمان [...] از بخشی از وجود قرن بیستمی ما که داستان حزب توده ایران داستان آن است»^{۱۸} باشد، نفرتی است از هر آنچه نگذاشت چیزی که می‌توانست بخشی از وجود ما باشد، بخشی از وجود ما بشود. حزب توده اسم خاصی است برای نامیدن بخشی از همه آنها و همه چیزهایی که در راه این نگذاشتن بسیار کوشیدند. هنگام داوری درباره کارنامه حزب توده، با همه دشواری‌هایش، نمی‌بایستی این نکته را از نظر دور داشت. هرچه هست، بخشی از این کارنامه که مربوط می‌شود به دوران فعالیت حزب توده پس از انقلاب، هنوز چندان از ما دور نیست که بتوان در آن همچون کارنامه فعالیتش در دوران مصدق حقایق را وارونه جلوه داد و سیاه را سپید وانمود. اگر بخواهیم این دوران نزدیک را در یک جمله خلاصه کنیم هنوز گزین‌گویه‌ی شاملو بهترین گزینه است. شاید شاملو با توجه به همدمی دراز مدتش با حافظ، هنگام گفتن: «توده‌ای‌ها به دریوزگی کفی نان مسلمان شده‌اند» ناخودآگاه به این بیت هم اندیشیده باشد: گر مسلمانی از این است که حافظ دارد \ / وای اگر از پس امروز بود فردایی. «وای» حافظ، «وای

^{۱۶} بابک امیرخسروی، «پادزهری به نوشته آقای خسرو شاکری»، سامانه گویا نیوز، ۱۸ بهمن ۱۳۹۰:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/02/135671.php>

^{۱۷} رک: فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، نشر گستره، ۱۳۸۸.

^{۱۸} محمدرضا نیکفر، سختی قضاوت درباره حزب توده ایران، سامانه بی بی سی فارسی، ۴ بهمن ۱۳۹۰:

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/01/120113_144_tudeh_party_judgment_nikfar.shtml

من بر من زار، نیما شد برای آنها که تن به داغ و درفش بازجویان جمهوری اسلامی سپردند و آنها که جان بر سر
مسلمانی نابجایشان باختند.

۲۲ بهمن ۱۳۹۰، ۱۱ فوریه ۲۰۱۲